**فقه: زکات، جلسه 19: چهارشنبه 12/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

آن بحثی بود که روایت سکونی آیا تعبیر کِم هست یا کُمْ هست در اینها؟ من سرق من الثمار من کمامها و اینها. و روایت جعفریات، که مشابهش روایت جعفریات بود. مشابه این تعبیری که در این روایت هست در روایت‌های عامه هم هست. روایت‌های عامه، تقریباً آن هم مؤید همین مطلب هست که اکمامی که ما عرض می‌کردیم هست. این روایت عمرو بن شعیب در سنن کبرای، حالا این مفصلش در سنن کبرای بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۳ هست. چیزش در مصنف ابن ابی شیبه هست. در مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴، صفحۀ ۲۹۴ این شکلی نقل شده، عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال سمعتُ رجلاً من مزینه یسأل النبی صلی الله علیه و آله و سلم [آله را من اضافه می‌کنم.] عن الثمار ما کانت فی اکمامها فقال من اکل بفیه و لم یتخذ خبنتاً فلیس علیه شیءٌ. خبنه یعنی در جیبش نگذارد، در دامنش نگذارد، امثال اینها. یعنی همان بحث حمل نکند و اینهاست. این یک تعبیر.

یک تعبیری که یک مقداری مفصل‌تر هست و به آن روایت سکونی هم نزدیک‌تر هست و این را این هست.

سمعتُ رجلاً من مزینة سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا اسماع عن ظال فذکر حدیث. آن هیچی. قال ثم سأله عن الثمار یثیبه الرجل قال ما اخذ فی اکمامه یعنی رئوس النخل. یعنی در خود آن داخل خوشه‌هایش است هنوز. فاحتمله، یعنی با خودش حمل کند فثمنه و مثله معه. و ضرب نکال.

این یقرم مرتین این خیلی شبیه همان تعبیر یقرم مرتین هست.

شاگرد: فثمنه و مثله

استاد: فثمنه و مثله معه. البته من احتمال می‌دهم ممکن است مراد این باشد که عطف، عطف تفسیر باشد. یعنی یا ثمنش یا مثلش امثال اینها. یعنی ضامن ثمن نیست. ضامن عین، ضامن مثل یا قیمت است. ثمنه و مثله معه یعنی علیه، یعنی به گردنش هست. و ضربٌ نکال. آن یعذری که در روایت سکونی بود. حدس می‌زنم که اصل عبارت یک همچین چیزی بوده و در نقل سکونی، نقل به معنا شده به مرتین. در جعفریات مرتین ندارد، اصلش یک همچین چیزی شده. دو گونه برداشت شده، جعفریات برداشتش از روایت این بوده که یک ثمن، یعنی اصل ضمان، ولی سکونی برداشتش این بوده که دو تا. و ضرب النکال و ما کان فی اجرانه فاخذه. اجران الآن یادم نیست معنایش چی است، فاخذ ففیه القطع اذا بلغ ذلک ثمن المجن. زره امثال اینها. یعنی آن حد قطع که نمی‌دانم چند درهم است که به اندازۀ یک ذره بوده و اینها. و ان اکل بفیه و لم یاخذ فیتخذ خبنةً فلیس علیه شیءٌ. که این خیلی شبیه همان روایت سکونی و اینها هست.

اصلا ببینید حالا یک بحثی اینجا هست، آیا روایت‌هایی که منع کردن از حق المارة، آیا ناظر به حق الماره هستند؟ یا ناظر به چیز دیگری هستند. به نظر می‌رسد غالب یا همۀ روایت‌هایی که به عنوان روایت مانعه ذکر شدند یا ظهو اصلاً ندارند در منع از حق المارة و به جهت دیگری ناظر هستند. یا اگر هم بدواً ظهوری داشته باشند ظهور قوی‌ای نیست و می‌توانیم آن را معنای دیگری بکنیم، حالا توضیح می‌دهم. ببینید از مجموع روایات عامه و خاصه استفاده می‌شود که یک سری اموری غیر از بحث حق ماره مطرح بوده که توهم جواز استفاده از مال غیر را ایجاد می‌کرده. و این می‌تواند برای نفی آنها باشد. حالا من فهرست‌وار عرض می‌کنم بعد شاهدهایش را از روایات عرض می‌کنم. یکی بحث این‌که تصور این بوده که شخص حق دارد مقدار کمی بخورد. استفاده از ثمار به مقدار کم مانعی ندارد. این یک.

نکتۀ دوم این‌که در جاهایی که احتمال حالا اینجوری تعبیر بکنیم.

شاگرد: غیر مارة فرق می‌کند؟

استاد: صبر کنید. حالا اجازه بدهید.

اوّلش این هست که شخص حق دارد به مقدار یسیر بخورد. این یک.

دوم این‌که شخصی که گرسنه هست، گرسنه حق استفاده از ثمر و امثال اینها دارد، این دو.

نکتۀ سوم این‌که اگر شخصی مثلاً مسافر است این اگر در جایی وارد شد می‌تواند استفاده کند به این معنا که خب چون مرسوم بوده که خیلی وقت‌ها از مسافرها پذیرایی می‌کردند، می‌گوید اگر شما در یک شرایطی هستید که اگر صاحب باغ بود تعارف می‌کرد شما را برای خوردن دعوت می‌کرد. حالا صاحب باغ نیست شما حق دارید آن اذن تعلیقی که وجود دارد را کفایت می‌کند برای این‌که شما بتوانید استفاده کنید. این هم سه.

چهارم جایی که در باغ یا بستان یک کارگری، یک غلامی وجود دارد و آن کارگر و غلام اجازۀ تصرف در باغ را بدهد. این هم چهارم.

و بعضی چیزهای دیگر هست آن را بعداً عرض می‌کنم. یک ریزه‌کاری‌هایی هست که در بازخوانی روایات عرض می‌کنم. خیلی از این روایات در واقع در مقام پاسخ‌گویی به اینهاست که اینجور امور مجوز نمی‌شود برای این‌که شخص از آن بستان استفاده کند. و ربطی به نفی حق المارّة ندارد. مثلاً روایتی که مطرح می‌کند که این روایتی که داشتیم، آن روایت سنبله، می‌گوید: «الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ». یک همچنان کتاب قاموس الرجال در النجعة اشاره کرده، باید سنبلة باشد.

«قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‌ءٍ السُّنْبُلَةُ»

سنبله آخر چه ارزشی دارد؟ چیز یسیر است. امام می‌فرمایند: «قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى شَيْ‌ءٌ.»

اگر قرار باشد که هر کسی یک سنبله بردارد چیزی باقی نمی‌ماند. بنابراین، این ناظر به این است که مقدار یسیر هم مجاز نیست انسان استفاده بکند. این را توجه بفرمایید. این معنایش این نیست که، این تعلیلات در مقام بیان این هست که شما شارع مقدس اگر اجازۀ این استفاده‌های یسیر می‌کند منشاء می‌شود سوء استفاده کنند، یعنی همۀ افراد استفاده کنند و دیگر چیزی برای صاحب مال باقی نمی‌ماند. این اشاره به این است که بعضی وقت‌ها خود آن شیء را به تنهایی اگر نگاه کنیم محذوری ندارد. ولی باب یک امری وقتی باز بشود دیگر به اینجاها ختم نمی‌شود. بعضی چیزها را شارع می‌خواهد بابش مسدود بشود اصلاً باب این‌که انسان. یک کلیپی از مرحوم بهشتی پخش شده بود در مورد، مجلس خبرگان در مورد شکنجه و اینها که مرحوم چیز بحث شکنجه مطرح می‌کند و اینها، با آقای مشکینی یک کلیپ جالبی هست، آقای مشکینی می‌گوید این باب باید مسدود باشد. اگر باب شکنجه بخواهد باز بشود خلاصه. بعضی چیزها این شکلی است که اگر قرار باشد که یک. ممکن است در یک مرحله‌اش هم یک ضرر خاصی ممکن است طرف نخورد. ولی شارع مقدس می‌خواهد این باب مسدود باشد که اصلاً شخصی اجازه به خودش ندهد ولو به مقدار یسیر از مال غیر تصرف کند. این یک.

یک بحث دیگر بحث گرسنه بودن هست. این گرسنه بودن هم در روایات ما به آن اشاره دارد که شخصی گرسنه است آیا می‌تواند از چیز استفاده کند، هم در روایت عامه.

مجموع اینها استفاده می‌شود که اگر گرسنگی به حد ضرورت برسد مجاز می‌شود. به شرطی که به حد ضرورت باشد و لازم هم باشد حتماً از درخت استفاده کند. از آن محصولاتی که پای درخت ریخته شده نتواند استفاده کند مجاز می‌شود، ضرورت جائز هست. ولی اگر به صرف گرسنگی باشد این مقدار کافی نیست.

در روایات ما ببینید یکی از این روایت‌ها، روایت یونس عن بعض رجاله هست. عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالتُ عن الرجل یمر بالبستان.

یک نکتۀ دیگری را هم عرض بکنم. یکی از نکاتی که در بعضی روایات هم مطرح هست آن این است که حق المارّة اگر هم ثابت. یعنی در جایی. در بعضی از روایات بحث ما بحث این هست که در جایی که دیوار کشیده شده باشد اینجا مثلاً حق المارّة ثابت نیست یا نمی‌شود استفاده کرد. این‌که دیوار تأثیرش در ثبوت حق المارّة به چه شکلی هست، این نکته‌ای هست که من بعداً در موردش صحبت می‌کنم. این هم یکی از چیزهایی هست ممکن است در این تصحیح روایات نقش داشته باشد. حالا عرض می‌کنم.

این روایت: «يُونُسَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» می‌گوید: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالْبُسْتَانِ وَ قَدْ حِيطَ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ يُحَطْ عَلَيْهِ»

بستانی هست، حالا دیوار هست یا دیوار دار نیست.

«هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ وَ لَيْسَ يَحْمِلُهُ عَلَى الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ إِلَّا الشَّهْوَةُ» ضرورتی هم نیست.

«وَ لَهُ مَا يُغْنِيهِ عَنِ الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ». هیچ حالا هوس کرده بخورد. این یک.

«وَ هَلْ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ مِنْ جُوعٍ» کسی که گرسنه هست آیا می‌تواند بخورد یا نمی‌تواند بخورد.

یکی از نکاتی که مطرح بوده خوردن از روی گرسنگی. حالا این روایت تعمیم دارد، صورت مختلف مسأله را می‌خواهد بیان کند که ناظر به حق المارّة است که آن نکته‌ای که سائل مد نظرش هست دو مطلب بوده، یکی این‌که اوّلاً به طور مطلق می‌تواند بخورد یا نمی‌تواند بخورد که امام تجویز کردند. بعد وقتی تجویز دارد دیگر من جوعٍ هم دیگر موضوعش منتفی می‌شود. ولی یک سؤال دیگر منهای آن سؤال اصلاً وجود دارد. آن کسی که گرسنه‌اش است. حالا گرسنه‌اش است می‌آید، حتی مارّه هم نیست، آن مارّة اتفاقی که چیزها. گرسنه‌اش است می‌آید برای سدّ جوعش می‌رود از میوه استفاده می‌کند. این جایز هست یا جایز نیست؟ این در چیزهای عامه آن روایتی که آن روز خواندم که سؤال می‌کند که چرا خوردی؟ راوی می‌گوید گرسنه‌ام بود. امر یا بنیّ را که خواندم که حضرت می‌فرماید که خلاصه لازم نبود که بروی بالای درخت و اینها. از همان پایین هم می‌خوردی کافی بود و امثال اینها. خب یکی از نکاتی که مورد سؤال هست این هست که گرسنگی آیا مجوز اکل از درخت می‌شود یا نه؟ این روایت می‌گوید نه گرسنگی تا وقتی که به حد ضرورت نرسیده مجوز نمی‌شود.

این روایت مسعدة بن زیاد

«هارون بن مسلم و عنه عن مسعدة بن زياد قال حدثني جعفر بن محمد و سئل عما يأكل الناس من الفاكهة و الرطب مما حولهم حلال فقال لا يأكل أحد إلا من ضرورة»

این‌که مردم می‌خوردند به چه عنوان می‌خوردند؟ این ناظر به یک قضیۀ خارجیه است، یک اتفاقی که مجاز می‌دانستند و می‌خوردند. آیا این می‌خوردند به عنوان مار می‌خوردند؟ ناظر به آن است؟ این روشن نیست ناظر به آن باشد. می‌تواند ناظر به این باشد که آیا آن چیزی که خارجا وقتی گرسنه می‌شوند می‌روند از درخت می‌خورند شبیه همان نقل چیز، آیا آن مجاز هستند؟ آیا به مقدارهای کم خودشان را مجاز می‌دانند از آنها، صحیح هست یا صحیح نیست؟ امثال اینها. می‌تواند به این جهات ناظر باشد.

«لا يأكل أحد إلا من ضرورةٍ». می‌گوید تا وقتی که به حد ضرورت نرسیده مجاز نیست. نفس جوع مجوز نیست. کم بودن آن شیء مجوز نیست. باید ضرورت باشد یا ضرورت.

«و لا يفسد إذا كان عليها فناء محاط و من أجل أهل الضرورة نهى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن يبنى على حدائق النخل» البته حدائق ندارد ولی شاید حدائق باشد «حدائق النخل و الثمار بناء لكي لا يأكل منها كل أحد‌»

«إذا كان عليها فناء محاط» این قید برای چی است؟ کأنّ مفهومش این هست که اگر فناء محاط نباشد مجاز هست که شخص استفاده کند. این قید فناء محاط. فناء محاط یعنی سایه‌ای که در اثر دیوار سایه ایجاد شده. ظل حائط کأنّ. کنایه از این است که حائط اگر داشته باشد این استفاده از.

دو جور می‌شود این را معنا کرد. یک جور این هست که اشاره به این هست که جایی که دیوار نمی‌گذاشتند یا دیوار را خراب می‌کردند خود این امارۀ عرفیه بوده برای اجازۀ مالک. «إذا كان عليها فناء محاط» یعنی اگر اماره‌ای بر اذن مالک وجود نداشته باشد. این یک جور است. یک جور دیگر این هست که ما بگوییم که این ناظر به حق المارّة است. و می‌گوید که حق المارّة در جایی که مالک نهی کرده است یا اماره‌ای بر نهی مالک وجود دارد ثابت نیست. یکی از شرایطی که بر حق المارّة آقایان ذکر کردند این هست که نهی مالک نباشد. «إذا كان عليها فناء محاط» ممکن است ما بگوییم فناء محاط امارۀ عرفیه بر عدم رضایت مالک است. و الا کأنّ فناء محاط نمی‌گذاشتند، دیوار را خراب می‌کردند چی می‌کردند و امثال اینها. این هم یک احتمال. که بنابر آن احتمال اوّل ما می‌گوییم که هیچ حق الماره را اصلاً نمی‌خواهد ثابت بکند. بنابر احتمال اوّل که بگوییم کان فناء محاط، می‌گوید اصلاً حق المارّه‌ای ثابت نیست، و این ناظر به این هست که در جایی که امارۀ بر رضایت وجود ندارد نمی‌شود تصرف کرد. ولی در احتمال دوم می‌گوییم حق المارّة وجود دارد ولی شرط حق المارّة این هست که اماره‌ای بر عدم رضایت و کراهت مالک وجود نداشته باشد. این فناء محاط ممکن است از این جهت باشد. این است که این روایت حتماً ناظر به حق المارّة باشد خیلی روشن نیست.

و همچنین این روایتی که به عنوان ابن مسلم وجود داشت، این روایت را من بخوانم.

«و ليس للرجل أن يتناول». حالا این را ابن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام زده انه قال. که عرض کردم نه ابن مسلم‌اش ثابت است نه این‌که روایت از امام صادق علیه السلام بودنش ثابت است.

«و ليس للرجل أن يتناول من ثمر بستان أو أرض إلا بإذن صاحبه»

این اصلاً ربطی به مارّ ندارد. یعنی عنوانش این نیست که کسی که مار هست می‌خواهد بگوید نمی‌تواند استفاده کند. می‌خواهد بگوید که شرط استفاده از ملک غیر این است که به اذن صاحبش باشد. ناظر به تصرفاتی که می‌کردند بدون اذن مالک. می‌توانند این تصرفات، تصرفات یسیره باشد. می‌تواند این تصرفات، تصرفات به خاطر گرسنگی باشد. می‌تواند این تصرفات، تصرفات به خاطر اذن تعلیقی بوده. یعنی اگر خودش بود اذن می‌داد. الآن اذن نداده. می‌گوید باید اذن بالفعل داده باشد. ولی اگر خودش بود می‌گفت بفرمایید و تعارف می‌کرد و. می‌گوید نه ما باید بالفعل اذن هم داده باشد. یک ذیلی هم. الا ان یکون. حالا بحث مضطر یک بحث دیگر است که حالا مضطر، می‌گویم هم روایت عامه، هم روایت خاصه همه‌اش استفاده می‌شود که مضطر جایز هست و شاید از مجموعۀ اینها استفاده بشود که ضمان هم ندارد. کسی که مضطر هست حق استفاده دارد کانّ نه فقط حرمت تکلیفی برداشته می‌شود، وضعاً هم هیچ کس از این روایت‌هایی که در مورد ضمان گفته می‌تواند استفاده کند هیچ کدامش مطرح نکرده که باید چیزش را بدهد، پولش را بدهد و امثال اینها.

شاگرد: اینها به خاطر اطلاق ندارد اصلاً مارّه را نمی‌گیرد یا نه؟

استاد: نه این معلوم نیست ناظر به این جهت باشد. شرطش اطلاق ندارد. شرط اطلاقش این است که ناظر به این باشد که بخواهد حق المارّة را نفی کند. این اصلاً معلوم نیست که ناظر به نفی حق المارّة باشد. می‌گوید ذاتاً یک سری تصرّفاتی در مال می‌کردند.

شاگرد: یکی‌اش ماره می‌تواند باشد.

استاد: نه معلوم نیست ناظر به آن باشد. چون معلوم نیست نمی‌شود به آن چیز کرد. شرطش این است که در مقام بیان باشد. شرطش این است که در مقام بیان چی چی هست؟ اطلاق برای تعمیم استفاده کردن در مقام بیان بودن شرط است.

شاگرد: که یکی از آنها هم آن می‌تواند باشد.

استاد: ممکن است آن باشد، ممکن است نباشد. پس بنابراین دلالت ندارد دیگر.

شاگرد: پسر تصرفات

استاد: نه دلالت ندارد. می‌خواهم بگویم، آن اجمال دارد، ممکن است باشد، ممکن است نباشد. پس دلالت ندارد دیگر.

شاگرد: پس آن را قدر متیقن دارد اصلاً به آن ناظر نباشد.

استاد: حالا آن یک بحث دیگر است. این در واقع جمع بین ادله بگیریم.

شاگرد: جمع عرفی‌اش را بله

استاد: نه، می‌خواهم بگویم اصلاً معلوم نیست به آن جهت ناظر باشد. اصلاً عنوانش هم مار نیست. در آن عنوان مار هم بحث نکرده. بعد قلتُ. حالا ذیلش هم دقت بفرمایید.

«فإنه يكون في البستان الأجير و المملوك»

در این بستان یک کارگری وجود دارد، یک غلامی وجود دارد. این برای چی دارد می‌گوید؟ یعنی اگر آنها اجازه بدهند چی؟ اگر آنها اجازه بدهند، با اجازۀ او این را. می‌گوید نه آنها حق همچین اجازه‌ای ندارند، باید صاحب باغ اجازه بدهد.

«ليس له أن يتناوله إلا بإذن صاحبه»

مجرد کسی که آنجا کار می‌کند یک فی الجمله اجازه‌ای در این باغ دارد این کافی نیست برای این‌که کفایت بکند. و منهنا یظهر بعضی از، یک روایتی هست ممکن است تصور بشود که این روایت از روایت بحث هست، آن روایت خیلی روشن است که اصلاً ربطی به روایت‌های بحث ندارد. آن روایت این است. روایت «مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبُسْتَانِ يَكُونُ عَلَيْهِ الْمَمْلُوكُ أَوْ أَجِيرٌ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْبُسْتَانِ شَيْ‌ءٌ فَيَتَنَاوَلُ الرَّجُلُ مِنْ بُسْتَانِهِ»

این قید مملوک و اجیر و اینها چی است؟ می‌خواهد بگوید که اگر این اجیر و مملوک که مالک بستان نیستند اینها اجازه بدهند من به خاطر اجازۀ اینها می‌توانم تصرف کنم؟

«فَقَالَ إِنْ كَانَ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَا يَمْلِكُ مِنَ الْبُسْتَانِ شَيْئاً فَمَا أُحِبُّ أَنْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئاً.»

اگر به هر حال هیچگونه حقی در چیز ندارد، نه مجاز نیست در استفاده کردن.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۶:۰۷ یعنی مرتبه‌شان اینقدر است؟ فقط کارگر

استاد: یعنی کارگردند. یک موقعی این. آخر بعضی وقت‌ها بعضی‌ها مثلاً مباشرند، مثلا. عرض کردم مثلاً پسر صاحب باغ هست که خیلی وقت‌ها اختیار این مقدار تصرفات را دارد، امثال اینها. مباشر آن صاحب باغ هست که بالأخره اینجور چیزها را، صاحب باغ را بهش عرفاً. امورات را به او واگذار کرده، وکیل تام الاختیار چیز هست و امثال اینها. خب آنها نه. فقط صرفاً مقداری که اجازه بهش داده، اجازۀ این‌که اینجا بیاید در باغ کارگری کند. غلام صاحب باغ هست. اینها دیگر این مقدار حق ندارند که اجازۀ این بدهند که از این باغ استفاده بشود. نه هیچ چیزی از این باغ.

شاگرد: می‌خواهید بفرمایید که چون احتمال دارد که در ذهن سائل باشد که مارّ اشکالی ندارد.

استاد: نه احتمال. اصلاً ناظر به این جهت نباشد. سؤال از چی است؟ سؤال از این هست که یک سری تصرفاتی مردم متعارف می‌کنند.

شاگرد: یکی‌اش هم همین مار است.

استاد: نه نه، معلوم نیست به این ناظر باشد.

شاگرد: می‌خواهد یک روایت دیگر بگوید.

استاد: نه روایت دیگر. اینها مسبوق به سابقه‌اند. یعنی روایاتی نیست که از هوا نازل شده باشند. اینها روایت‌هایی هستند در یک فضایی، می‌گوید که یک سری کارهایی مردم می‌کنند. در مورد آن کارهایی که مردم انجام می‌دهند سؤال این هست که این کارها مجاز هست یا مجاز نیست.

شاگرد: ترک استفصال همۀ آن کارهایی که مردم می‌کنند.

استاد: نه ترک. بحث ترک استفصال نیست. بلکه این، بحث سر این هست که یک پیش زمینه‌ای اینجا وجود دارد در مورد آن پیش زمینه‌ها سؤال می‌کند.

شاگرد: پیش زمینه همۀ اینها

استاد: نه پیش زمینه‌ها معلوم نیست همۀ اینها باشد. به خصوص در جایی که اصلاً مرور روی قید نمی‌کند. این که در این روایات آن که ممکن هست که بشود به آن استدلال کرد تنها روایت علی بن یقین است که غیر مار دارد، مرور در آن اخذ کرده و آن خب تا حدودی ممکن است بگوییم که روایت قابل قبول. ببینید:

«سَأَلْتُه أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ»

این چون یمرّ دارد ممکن است ما بگوییم که این ناظر به این جهت است.

ولی من تصور می‌کنم این هم معلوم نیست ناظر به این حیث باشد. یک کلمه‌ای در این دارد که آن کلمه ممکن است، «أَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ شَيْئاً» ممکن است مراد از این شیءً یعنی چیز کم. آیا یک مقدار کم هم می‌تواند تصرف کند؟ ذیلش هم می‌گوید اگر کم هم می‌تواند تصرّف کند مقدارش چقدر است؟ سؤال از حد کرده در ادامۀ روایت. کأنّ اگر شما کم را اجازه می‌دهید این کم حدش چقدر است؟ این یک جهت.

«وَ يَأْكُلَ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ وَ كَيْفَ حَالُهُ إِنْ نَهَاهُ صَاحِبُ الثَّمَرَةِ» در مورد همین کم هم اگر صاحب ثمره نهی‌ای کند، اگر انسان بتواند در مال غیر تصرف کند، آن مقداری که کم هست با نهی مالک هم این سلب می‌شود یا نه؟ با نهی مالک دیگر.

«أَوْ أَمَرَهُ الْقيمُ و لَيْسَ لَهُ» یک نکتۀ دیگر است که همین شبیه اجیر و مملوک و امثال اینها هست که آن نماینده‌ای در باغ هست ولی اختیار دار کأنّ این اجازه‌ها به‌طور متعارف مثلاً نیست.

«وَ كَمِ الْحَدُّ الَّذِي يَسَعُهُ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ شَيْئاً.»

این روایت، روایتی هست که ممکن است حالا از این روایت ما، روایتی که تا حدودی می‌تواند ظهور داشته باشد این روایت هست. ولی این روایت هم از چند جهت ممکن است استدلال بهش نشود کرد. یکی این شیءً ممکن است ناظر بشیءٍ یسیر باشد. امام علیه السلام می‌گوید یسیر کم و زیاد ندارد. باید اذن مالک باشد، تا اذن مالک نباشد نمی‌شود از آن مقدار یسیر هم تصرف کرد، این یک.

نکتۀ دوم که در جلسۀ قبل هم اشاره کردم، بحث سر یتناول باشد. تناوُل مراد خوردن نباشد. اخذ کردن باشد. و برداشتن همراه خود قرار دادن، در جیب گذاشتن امثال اینها باشد که در بعضی لم یتخذ خبنطةً. در بعضی تعبیرات آنها هست که می‌گوید ما اکل بفیه. اشکال ندارد. ما اخذه اشکال دارد. تعبیر اخذه در تعبیرات عامه حالا بعضی‌هایش را می‌خوانیم، در تعبیراتی که هست. یتناول یعنی اخذ بکند و بخواهد ببرد بعداً بخورد. حتی یسیر هم باشد بخواهد اخذ کند بیرون بخورد نه. آنجا بخورد آن یک حرف دیگر است، ناظر به آن نیست. این هم یک نکته.

شاگرد: آخرش هم حصر دارد دیگر درست است؟

استاد: آره. یأخذ منه شیئا.

می‌خواهم بگویم اخذ و امثال اینها اینها، این را می‌خواهم بگویم، یتناول و یاخذ اگر هم ظهورش در نظارت به حق المارّة باشد، این‌که ما یتناول و یاخذ را حمل کنیم به حمل، خیلی حمل راحتی است. یعنی اینقدر ظهورش در نفی حق المارّة ظهور قوی‌ای نیست که بخواهیم این را خیلی مشکل آنچنانی ندارد در این حمل.

شاگرد: گفته: یتناول منه شیءً و یاکل. این فرقش

استاد: یتناول نه یعنی این‌که همانجا می‌خورد

شاگرد: یتناول اعم از این است که یاخذ الی خارج او یاخذ فی نفس المکان. وقتی گفته و یاکل، این فرد را دارد سؤال می‌کند. و یاکل مطلقا دارد نفی می‌کند.

استاد: بله. عرض کردم آن چیزی که ممکن است توهم بشود همین یاخذ را با همین یاخذ در روایات چیز هست، مراد این است که حملش می‌کند. من به نظرم حالا اگر روایتی ظهور در منع از حق المارّة داشته باشد، این ظهور هست، ظهورش اینقدر قوی نیست که در مقابل روایت‌های صریحه در مقابل حق المارة بشود به اینها تمسک کرد. حمل این روایت بر این‌که مراد ناظر به حمل است، کما این‌که مرحوم شیخ طوسی حمل کرده و این گفته این ناظر به حمل است و اکله بعد الحمل، تناول به معنای یک تناول مستمر امثال اینها.

شاگرد: زرع و نخل و مباطخ

استاد: به خصوص مباطخ.

شاگرد: خربزه

استاد: این خربزه، حالا البته ممکن است خربزه را هم در جا بخورد. گفته بود بنده خدایی بهش خرما تعارف کرده بودند، یک مشت خرما برداشته بود. گفته بودند بابا دانه دانه بخور. گفت آن چیزی که دانه دانه می‌خورند بادمجان است. حالا عرض کنم و الا خرما را که دانه دانه نمی‌خورند. حالا این خربزه را دانه دانه بخورند، یک خربزۀ گنده را.

شاگرد: حق الناس اینجا ثابت نیست.

استاد: نه، عرض کنم یک نکته‌ای که اینجا بگویم این ناظر به یک چیزی هست که در همۀ اینها هست. که همین بحث این‌که آیا می‌تواند یک مقداری کمی از اینها اخذ کند و امثال اینها. این هم خودش مضعّف ظهور روایت در نظارتش به حق. ولو کلمۀ یمر دارد و امثال اینها. ولی معلوم نیست که این یمرّ. در روایت‌های عامه البته یک تعبیری در بعضی جاها دارد تجویز کردند که مسافر می‌تواند از چیزها استفاده کند. حالا من بعد روایت‌هایش را می‌خوانم. ممکن است بحث مسافر نکته‌اش این باشد که مسافر چون نوعاً مرسوم بوده، خیلی وقت‌ها افرادی ک می‌آمدند از مسافرها پذیرایی می‌کردند و اینها، خب کسی که مسافر بوده ممکن است این توهم برایش ایجاد شده باشد که اگر صاحب ملک خودش بود من را دعوت می‌کرد داخل می‌آیم و امثال اینها. حالا که نیست کأنّ آن اذن تقدیری که اگر بود به من اجازه می‌داد آن را کافی بداند. باذن صاحبه ممکن است ناظر به این باشد اذن فعلی می‌خواهد. اذن تقدیری که اگر بود اجازه می‌داد آن کافی نیست. باید بالفعل اذن داده باشد. یا لا اقل اماره‌ای بر اذنش وجود داشته باشد. عرض کردم بعضی از چیزها، مثل جایی که مفهومی که از روایت مسعدة بن زیاد استفاده می‌شود که در جایی که دیوار نباشد می‌شود استفاده کرد آن مفهوم ممکن است ناظر به این باشد که در جایی که اماره‌ای بر اذن وجود داشته باشد بتوانیم تصرف کنیم. حالا عرض کردم یک نکته، نمی‌دانم این را گفتم یا نه، عبارتی که صاحب قاموس الرجال ذکر کرده بود که ایشان می‌گفت این روایت‌های ثبوت حق المارّة را ما می‌توانیم حمل کنیم مع انه یمکن حملها علی ما اذا رضی المالک و اذن عموماً. ایشان روایت‌های حق المارّة را به این معنا چیز کرده، جایی که اذن داده باشد. خب این معنایی که ایشان کرده به حسب ظاهر بدوی که خیلی، اصلاً وجهی ندارد جایی که مالک اذن داده، رضایت داده، اذن داده آن واضح است که چیز هست. جایز هست و اینها. مگر توهم عدم جواز با اذن مالک می‌رود؟

عبارت ظاهراً یک چیز دیگری ایشان می‌خواهد بگوید. عبارت را بد بیان کرده. این کلمۀ عموماً دارد. رضی المالک و اذن عموماً. یعنی در جایی یک اماره‌ای بر اذن مالک باشد. جایی که شارع مقدس در واقع می‌خواهد بگوید که در جا. مثلاً فرض کنید خراب کردن دیوار. چون به این هم، و اذا کان بلغ نخلَهُ، نخلةً را نخلَهُ هم ضبط کرده، می‌گوید پیغمبر دستور می‌داد دیوار را خراب کنند. دیوار خراب کنند خود همین کأنّ اماره است بر این‌که شما می‌توانید استفاده کنید. مثل خانه‌هایی که پرچم برایش می‌زنند، در را باز می‌کنند برای این‌که روضۀ امام حسین است. خب یعنی هر کس می‌خواهد وارد بشود بیاید در سفرۀ امام حسین بنشیند. اصلاً خود پرچم زدن، باز کردن در و اینها برای این هست که یک دعوت عمومی هست. می‌خواهد بگوید لازم نیست، حالا اگر عمومی هم باشد گاهی اوقات ممکن است اشخاص خیال کنند که دعوت باید دعوت خاص باشد. می‌گوید دعوت عام کفایت می‌کند. البته یک بیان دیگری می‌شود که ممکن است توهم بشود باید دعوت عام باشد، خاص باشد. می‌گوید نه دعوت عام کفایت می‌کند. حالا من یک چیز دیگر می‌خواهم بگویم. اماره‌ای بر دعوت هم باشد، آن هم کفایت می‌کند. حالا من یک چیز دیگر می‌خواهم بگویم. اماره‌ای بر دعوت هم باشد آن هم کفایت می‌کند.

شاگرد: اماره می‌خواهیم بگوییم می‌شود.

استاد: حالا مثلاً اماره. حالا کدام اماره را می‌شود بهش اعتماد کرد یا نمی‌شود، آن را نمی‌توانیم. فرض کنید خراب کردن دیوار در هنگام رسیدن محصول خودش کأنّ یک امارۀ عرفیه‌ای تلقی می‌شده برای این‌که می‌شود از این محصولات استفاده کرد. علی ای تقدیر من می‌خواهم این را عرض بکنم که گاهی اوقات یک سری همچین اماره‌هایی وجود دارد که خب عیب ندارد. ولی اگر همچین اماره‌هایی وجود نداشته باشد. صرف یک احتمال باشد. احتمال جواز باشد. بعضی وقت‌ها افراد یک مقداری سهل‌انگار هستند. می‌گویند ؟؟؟ ۳۹:۲۹ صاحبش. این هم یکی از نکاتی که بعضی از این روایت‌ها ممکن است ناظر به آن باشد همین هست که ای بابا راضی است دیگر. حالا وقت گذشته من این احتمال اخیر را که عرض کردم که ناظر به نفی سهل‌انگاری‌های افراد هست که این سهل انگاری‌ها باعث می‌شود که بدون، با وجودی که هیچ گونه اماره‌ای قابل توجهی وجود ندارد بگویند مالک راضی است. در بعضی از روایت‌های حق الماره که در میان سنی‌ها هست این نکات وجود دارد حالا من این روایت‌هایش را شنبه می‌خوانم، در موردش صحبت می‌کنیم.

رفقا بحث‌هایی که کلمات فقها هست ملاحظه بفرمایید. خیلی نمی‌خواهم بحث را طول بدهم. آن تقریباً به نظر من ثبوت حق المارّة اصلش خیلی روشن است و روایت‌های مثبته‌اش دیگر بیشتر روی قیودات و شرایط و امثال اینهایش باید صحبت کنیم. بعضی از استدلالات و مناقشاتی که در این بحث شده آنها را عرض می‌کنم. سعی می‌کنم سریع بحث را جمع کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان